



بازتاب مفاهیم دینی و عرفانی در کتاب دمیان

○ رضا نجفی

سینکлер برای خودنمایی و کسب وجهه نزد کرومر داستانی دروغین از دزدی خود جعل می‌کند، اما این داستان به جای آنکه احترام کرومر را برانگیزد، وسیله‌ای می‌شود تا کرومر با تهدید به افشای آن، از سینکлер حق‌السکوت بگیرد. زندگی از این پس برای سینکлер ساده دل بدل به جهنمی می‌گردد. کرومر هر روز بیش از دیروز او را تحت فشار قرار می‌دهد و از وی باج می‌خواهد. هنگامی که باج خواهی‌های کرومر از توان سینکлер فراتر می‌رود، ناگهان مشکل او به شکل نامنتظره‌ای حل می‌شود. سینکлер هم‌کلاسی مرموزی به نام دمیان می‌یابد. دمیان که حتی بهتر از سینکлер متوجه نشان سردر خانه او شده، براحتمی حدس می‌زند که چه مشکلی برای دوست جدیدش رخ داده است. دمیان در همان حال که سینکлер را تشویق می‌کند تا به قصص کتاب مقدس با نگاه دیگری چشم بدوزد و تفسیری نامتعارف از آنها کسب کند، به سادگی کرومر را وامی‌دارد تا به کلی سینکлер را آسوده بگذارد.

پس از رفع مزاحمت کرومر و پس از مدتی دوری گزیدن سینکлер از دمیان، دوستی میان او چندان نمی‌پاید و سینکлер برای ادامه تحصیل راهی شهر دیگری می‌شود. زندگی جدید سینکлер چندان قرین شادکامی نیست. او که در حال گذران دوره بلوغ است با آشوب‌های درونی خود دست و پنجه نرم می‌کند، او به میخوارگی و ولگردی تن در می‌دهد و در خطر اخراج از دبیرستان قرار می‌گیرد. حتی ملاقات تصادفی او با دمیان پس از سالها بی‌خبری تأثیری نجات بخش بر او نمی‌بخشد و دو دوست پس از ساعاتی بار دیگر هم دیگر را ترک می‌گویند.

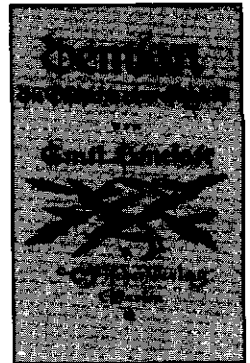
آنچه برای سینکлер مایه دلگرمی و مقاومت می‌شود، عشق اقلاطونی به دختری ناشناس است که سینکлер به او باثباترین نام می‌نهد. این عشق که هرگز به معشوق ابراز نمی‌شود، سینکлер را به نقاشی وامی‌دارد و سپس او تحت تأثیر رویایی تعیین‌کننده، به ترسیم

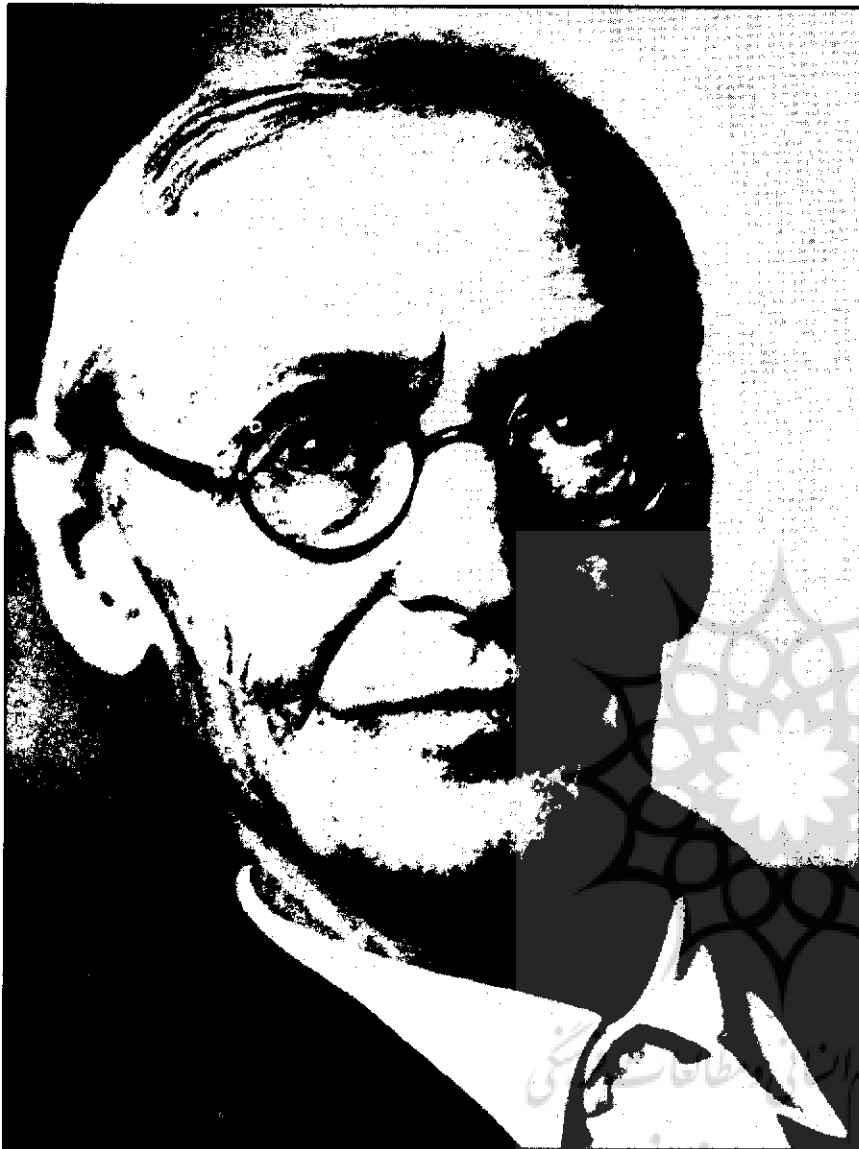
تذکار

دمیان از جمله غامض‌ترین رمان‌های هسه به شمار می‌رود که لایه‌های معنایی متعددی در آن یافت می‌شود. حکایت زاده شدن این اثر نیز شگفت‌انگیز است. اما در مقاله‌ای که در پی می‌آید از پرداختن به وجوه دیگر این رمان و نیز از ذکر تاریخچه پیدایش این اثر خودداری ورزیده‌ایم و همانند نقد رمان دیگر هسه - سیدار تا - تنها به بازگشایی وجوه و مفاهیم دینی و عرفانی نهفته در این اثر بسنده کرده‌ایم. با این حال شایان یادآوری است که رمان دمیان آکنده از اندیشه‌های یونگ، نیچه، داستایفسکی و... نیز به شمار می‌رود. ما پرداختن به دیگر وجوه فلسفی، ادبی، روانشناختی و جامعه‌شناختی این اثر را به فرصتی دیگر حواله می‌دهیم. همچنین حتی در بحث ساختارشناسی اثر، تنها به مواردی اشاره می‌کنیم که ارتباطی با چارچوب مقاله ما داشته باشد. از این رو خوانندگان این نوشته آگاه خواهند بود که نکات و موارد بسیاری، مسکوت گذارده شده است. درمقاله حاضر، پس از ارائه چکیده حکایت و ساختارشناسی رمان، فصل به فصل به بازشناسی مفاهیم دینی و عرفانی نهفته در اثر خواهیم پرداخت و هر فصل از کتاب را به گونه‌ای جداگانه بررسی خواهیم کرد.

۱- چکیده حکایت

همان گونه که عنوان فرعی رمان اعلام می‌دارد، دمیان داستان دوران جوانی امیل سینکлер است. در واقع ما در سراسر فصل اول هیچ نامی از دمیان نمی‌یابیم. در آغاز، ما امیل سینکлер ده ساله را می‌بینیم که اندک اندک متوجه می‌شود جدای از دنیای پاک و روشن کودکی او، خارج از دنیای خانه و خانواده، جهان تیره و پلشتی نیز وجود دارد. برای وی فرانتز کرومر، پسری سیزده ساله نماد این دنیای تاریک می‌شود.





تصویر پرنده‌ای که در خواب دیده بود، پرنده‌ای که نقش سردر منزل خانواده خویس بود، می‌پردازد.

سینکلی بی‌آنکه نشانی جدید دمیان را داشته باشد، تصویر پرنده را به نشانی سابق دوستش ارسال می‌کند. پاسخ این نامه به گونه‌ای مرموز به دست سینکلی می‌رسد. سینکلی در سر کلاس درس در میان کتابش یادداشتی از دمیان بازمی‌یابد. در این یادداشت کوتاه نامی از خدایی ناشناخته به چشم می‌خورد: ابراکاساس. سینکلی پس از دریافت این یادداشت با ارگ نواز کلیسایی به نام پیستوریوس آشنا می‌شود. پیستوریوس نیز بسیار چیزها درباره ابراکاساس می‌داند. او برای مدتی راهبری سینکلی را برعهده می‌گیرد و به او می‌آموزد که با خیره شدن به شعله‌های آتش و تعمق، به توانایی‌های روحی خود توسعه بخشد. با گذشت زمان سینکلی از استاد خود پیشی می‌گیرد و درمی‌یابد که پیستوریوس برای او آموزه‌های جدید ندارد، سینکلی به مرحله‌ای رسیده است که خود راهنمای جوان دیگری به نام کنوار می‌شود. چندی نمی‌گذرد که این هر دو از زندگی سینکلی خارج می‌شوند و سینکلی بار دیگر دمیان را بازمی‌یابد. این بار او با مادر دمیان، حوا نیز آشنایی می‌یابد و درمی‌یابد که حوا همان معشوق رویاها و تصویر نقاشی‌های اوست. عشق سینکلی به حوا عشقی چندسویه است. حوا برای او مادر، معشوق، دوست و حتی گاه هرزه‌ای خطرناک جلوه می‌کند.

رفت و آمد سینکلی به محفل حوا و دمیان ادامه می‌یابد. اما این انجمن را رویاها و تصاویری هشداردهنده آشفته می‌کند. سینکلی، حوا و دمیان هر کدام به گونه‌ای حس می‌کنند که خطری بزرگ دنیای کهن اروپا را تهدید می‌کند. چندی نمی‌گذرد که پیش‌بینی این سه به شکل رخدادن جنگی جهانی به وقوع می‌پیوندد.

دمیان و سینکلی هر کدام جداگانه راهی جبهه جنگ می‌شوند و چندی نمی‌گذرد که سینکلی زخمی می‌گردد و هنگامی که در مکانی نامعلوم که به زیر زمین می‌ماند به هوش می‌آید، کنار خود دمیان را بازمی‌شناسد. دمیان، ماجرای کرومر را به یاد او می‌آورد و به او می‌گوید شاید روزی دوباره در برابر کرومر یا هر کس دیگری به کمک او احتیاج پیدا کند، آنگاه او نه با اسب و قطار بلکه اینبار در خون خود سراغش خواهد آمد، او در درون سینکلی خواهد بود.

سیس دمیان پیامی را که حوا برای سینکلی فرستاده بود، به وی می‌دهد و سینکلی به خواب فرو می‌رود. روز بعد دیگر نشانی از دمیان دیده نمی‌شود. از آن پس سینکلی هزار چند که به ژرفای وجود خویس فرو می‌رود، برآینه‌ای غبار گرفته تصویر دوستش، دمیان را می‌بیند.

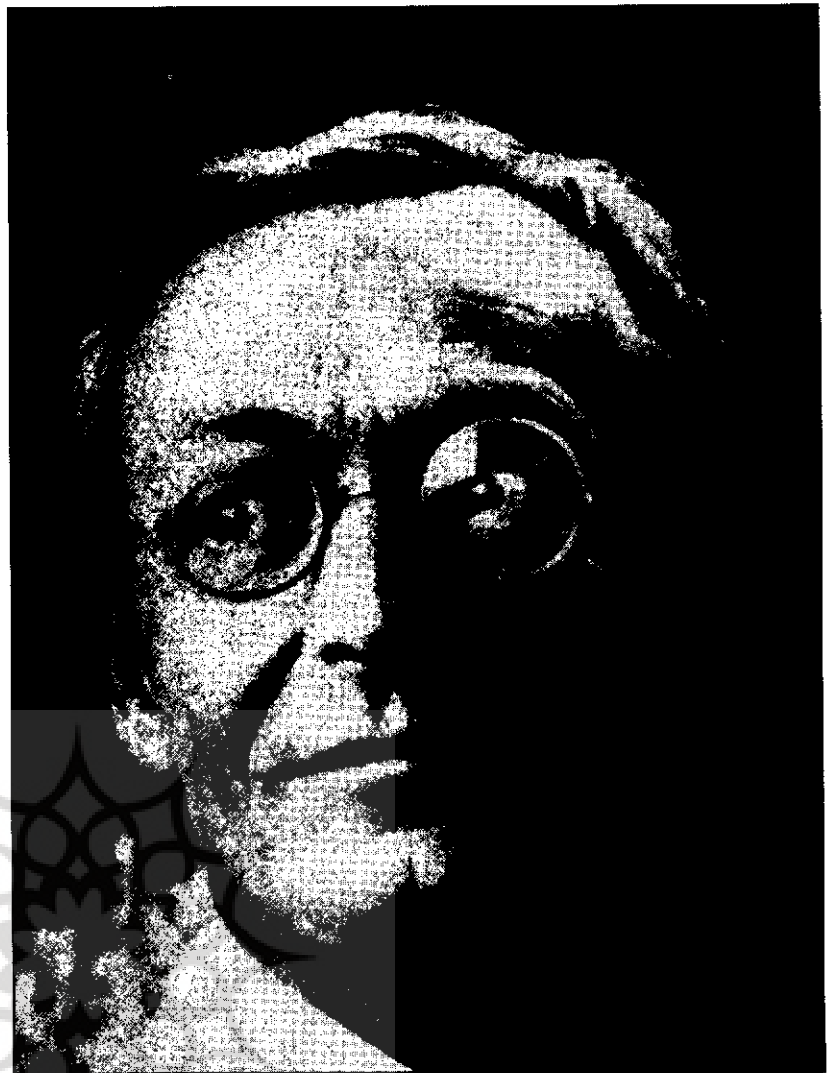
۲- ساختارشناسی رمان دمیان

سرگذشت هر کس، مهم، جاودانی و خدایی است...

شاید آنچه در نگاه اول در این رمان، نظر ما را جلب کند، عناوین فصول هشتم تا آن باشد. عناوین این هشت فصل به ترتیب چنین است. دو دنیا، قابیل، راهزنان مصلوب، بناتریس، پرنده در تلاش رهایی خود از تخم است، کشتی گرفتن یعقوب، حوا، آغاز انجام. چنان که در ادامه سخن نیز خواهیم دید، چهار عنوان از این عناوین (فصول دوم، سوم، ششم و هفتم) به گونه‌ای مستقیم به قصص کتاب مقدس اشاره دارد و نخستین و پنجمین عنوان نیز حاوی اشاراتی به آیین‌های گنوسی است.

بی‌شک حتی صرف توجه به عناوین این فصول، ما را به مهمترین منابع آفریننده اثر رهنمون می‌شود، اما در بازخوانی محتوای فصول دیگر نیز به این نتیجه خواهیم رسید که اصولاً هر هشت فصل رمان بی‌بهره از عناصر و مفاهیم دینی و عرفانی نبوده‌اند.

این هشت فصل - به مانند رمان‌های سیدارتا و نرگس و زرین دهن - سه دوره از زندگی قهرمان داستان را بازگو می‌کند. دوره نخست زندگی سینکلی، دوران کودکی اوست که در عالم پاک و



بازی مهره‌های شیشه‌ای هرمان هسه تفاوت‌های فراوانی با یکدیگر دارند و شاید بتوان تنها اشتراک میان آنها را حکایت خط سیر تکاملی جوانی را دانست که از خامی به پختگی می‌رسد. حتی وجود مراد یا استادی که راهبر معنوی قهرمان جوان این گونه آثار است، قطعی و ثابت نیست. با این حال آشنایی هسه به نمونه‌های اصیل این گونه رمان که هویتی آلمانی و کمابیش رمانتیک دارد، در ساختار دمیان چندان هم بی‌تاثیر نبوده است.

۳- بازخوانی تفسیری دمیان

من تنها می‌خواستم بدانچه از درونم برمی‌آید، جان بیخشم.

چرا این کار چنین دشوار بود؟

اگر مقدمه کوتاه نویسنده را نه پیشگفتار بلکه پاره‌ای از پیکره رمان بدانیم که چنین نیز پنداشته‌ایم، می‌باید مانیفست نهایی دمیان را پیشاپیش در آغاز رمان بجوییم. در این بخش کوتاه، چند فراز مهم را بازمی‌یابیم: «سرگذشت هر کس مهم، جاودانی و خدایی است، هر آن کس تا هنگامی که به گونه خود زندگی می‌کند، شگفت‌انگیز و شایان توجه است... در هر کس آفریده‌ای رنج می‌برد و در هر کس نجات دهنده‌ای مصلوب شده است... من جستجوگری بودم و هنوز هم هستم، اما دیگر در میان ستارگان و کتاب‌ها کاوش نمی‌کنم، بلکه آغاز کرده‌ام به درس‌هایی گوش فرا دهم که درون خونم می‌جوشد... زندگی هر کس راهی است به سوی خود، بازجستن گذرگاهی یا اشارتی به کوره راهی. هیچ انسانی هرگز نتوانسته است کاملاً خودش باشد، با این حال هر کس می‌کوشد که چنین شود، یکی به گونه‌ای تیره و تار و دیگر قدری روشن‌تر، هر کس هر آن گونه که خود می‌تواند... برخی هرگز به مقام انسانی دست نمی‌یابند، بلکه قورباغه، مارمولک و یا مورچه باقی می‌مانند... هر کس پاره‌ای از طبیعت است که به میان آدمیان پرتاب شده است. همه ما سر منشاء و مادری مشترک داریم و از مفاکی یکسان سربرآورده‌ایم، اما هر کس، به تنهایی می‌کوشد که از ورطه‌ها بیرون جهد و یگانه هدف خویشتن را بجوید. ما می‌توانیم یکدیگر را بفهمیم، اما هر کس تنها خود می‌تواند، خویشتن را معنا کند.^۲»

آیا برآستی نیازی است این سخنان گویا و آشکار را - که در نقد و تفسیر آثار دیگر هسه نیز بدانها پرداختیم - باردیگر بازنماییم؟ آیا نیازی است براساس این سخنان به فردگرایی عرفانی هسه، به یگانه بودن راه و حقیقت هر آدمی برای خویش، کثرت هستی در عین وحدت، تکرر حقیقت، تکاپو برای تکامل وجود و... اشاره کنیم؟ به گمانم آنچه پیش از این در بخش‌های دیگر مقاله گفته‌ایم، برای بازگشایی وجوه عرفانی گفتار فوق، بسنده است.

روشنایی، و اساساً در محیطی مذهبی و روحانی می‌گذرد. اما این مرحله با بروز بحران‌هایی که به سبب مواجهه با دنیایی دیگر در عالم وجود رخ می‌دهد، پایان می‌پذیرد. این دوران کمابیش سه فصل آغازین کتاب را در برمی‌گیرد.

دوره دوم زندگی سینکلر، دوره‌ای است که او دنیای تاریکی و سایه وجود خویش را می‌شناسد و با گناه و خواهش‌های نفس آشنا می‌شود. خویشتن‌سپاری قهرمان داستان به این وادی تاریکی و گناه نیز به نوبه خود با بحران روبرو می‌شود. سه فصل بعدی کتاب این دوره را شامل می‌شود.

سرانجام سومین دوره زندگی قهرمان داستان، دوره‌ای است که او موفق می‌شود بین دو دنیای متضاد وجودش، بین نیک و شر، بین خودآگاه و ناخودآگاه درونش آشتی برقرار کند و به وحدت وجود و تعالی نزدیک‌تر شود. دو فصل پایانی کتاب نیز مطابق با این واپسین دوره است.

از آنجا که نویسنده در نگارش رمان خود از مضامین کتاب مقدس نیز بهره برده، کلام و زبان او دربرخی موارد یادآور نثر و زبان کتاب مقدس است. اما این امر با نگاهی نیچه‌ای درآمیخته و به فریافت‌های نیچه از کتاب مقدس مانسته گشته است.

دمیان را نمونه خوبی از رمان تربیتی (Bildungsroman) نیز نامیده‌اند. اما نباید گمان برد این تعریف با مرزها و چارچوب گل و گشادش مطالب شایان توجهی را بر ما مکشوف کند. رمان‌های تربیتی از ویلهلم مایستر گوته گرفته تا کوه جادوی توماس مان و



کتاب‌ها

۳-۱. بخش نخست: دو دنیا

از همان عنوان نخستین فصل، باری دیگر دوالیسم (دوین انگاری) معروف هسه رخ می‌نماید. این بار عنوان دودنیا به گونه‌ای آشکار رنگ و بویی گنوسی-وبرای آشنایان به مانویت، رنگ و بویی مانوی دارد. نیک می‌دانیم که بحث دو دنیای تاریکی و روشنایی که توسعاً به معنای دو قلمرو خیر و شر است، به کرات در فرقه‌های گنوسی مورد توجه بوده است. ما در فصول دیگر اشاره‌های صریح و آشکار به آیین‌های گنوسی را خواهیم یافت، اما در نخستین فصل ظاهراً دو دنیا چیزی نیست مگر کشف پاره‌ای از زشتی‌ها، بدی‌ها و امور ناخوشایند در کنار دنیای پاک و معصومانه یک کودک، از سوی او؛ و تنها در ادامه رمان درمی‌یابیم که منظور از دو دنیا، پیچیده‌تر و عمیق‌تر از چیزی است که در ابتدا ما از نگاه امیل سینکلر می‌بینیم؛ همان گونه که مفهوم شر و بدی پیچیده‌تر و عمیق‌تر از چیزی است که عامه مردم می‌پندارند.

آنچه در نگاه اول از نخستین فصل درمی‌یابیم تاثیر تاریخیچه کودکی نویسنده بر این بخش است. از لابه‌لای سطور می‌توان تصویری از جامعه مذهبی پتیست‌ها (پارساگریان) جنوب آلمان و محیط منزله، منظم و سختگیرانه خانواده کشیشی پروتستان و نیز حال و هوای مدارس آلمانی و کلاس‌ها و دروس مذهبی آن عهد را بازشناخت.

اما این تنها یک روی سکه است، روی ظاهری حکایت. در این بخش، نخستین اشاره به قصص کتاب مقدس را می‌یابیم که اشاره به داستان پسر گم‌گشته یا پسر مسرف است. گرچه نویسنده با اشاره‌ای گذرا از این قصه درمی‌گذرد، اما در فصول دیگر درنگ بیشتری به کتاب مقدس نشان می‌دهد و این قصه کمابیش در مورد راوی داستان رخ می‌دهد.

مهمترین رویداد فصل اول، ظهور شخصیتی منفی به نام فرانستس کرومر است که سینکلر خردسال را با بحران عذاب آوری روبرو می‌سازد. کرومر کیست؟ کرومر نماینده همان دنیای دیگر، دنیای تاریکی، گناه و شر شمرده می‌شود. ریشه و شکل ظاهری نام فرانستس کرومر گویا فاقد اشاره‌ای تمثیلی و فاقد معنایی ویژه است و منتقدان توجیه قابل قبولی درباره‌ی معنا دار بودن این نام ارائه نکرده‌اند. به هر حال حتی فارغ از این امر به آسانی می‌توان با اصطلاح یونگی، کرومر را «سایه» وجود راوی داستان دانست.

این اتفاقی نیست که سینکلر همواره و هر بار کرومر-این بخش پست، تاریک و گناه آلود وجود خویش را در «جاهای زشت و بدنام» ملاقات می‌کند. در نخستین دیدار؛ کرومر، سینکلر را به زیر پلی هدایت می‌کند و آنان آنجا «پنهان» می‌شوند. سینکلر به دستور کرومر، درآبی نسبتاً راکد و در میان آت و آشغال‌هایی درهم و برهم دنبال اشیایی به دور انداخته شده می‌گردد.

سینکلر گرچه برای نخستین بار کرومر را ملاقات می‌کند، می‌اندیشد که آشنایی او با وی از پیش نیز سابقه داشته و هنگامی که صدای سوت او را می‌شنود، حس می‌کند که صدای این سوت رابرها شنیده است و اگر در آینده هم به گونه‌ای ناگهانی صدای این سوت را بشنود، بار دیگر مانند نخستین بار وحشتزده خواهد شد. در دومین دیدار، کرومر را می‌بینیم که «از سرازیری کوچه کاه فروشان پایین می‌رود» و «کنار ساختمان نیمه‌کاره‌ای می‌ایستد» و «پشت دیواری پنهان می‌شود.»

روبرو شدن با دنیای تاریکی در عین ایجاد احساس نگرانی و ناراحتی، به سینکلر احساس قدرت نیز می‌بخشد و او برای نخستین بار خود را برتر از پدر می‌شمارد، زیرا پدر تنها و تنها نماینده یک دنیاست، حال آنکه اکنون فرزندش افزون بر دنیای او، دنیای دیگری را نیز تجربه کرده است. این نخستین اشاره بدان است که دنیای تاریکی در عین حال می‌تواند قدرت‌های ویژه خود را نیز دارا باشد. سینکلر حس می‌کند با این تجربه جدید از خانواده خود جدا افتاده است. سینکلر آماده می‌شود تا بیاموزد که دیر یا زود می‌باید آن جدایی دردناک از پدر و خانواده را پذیرا باشد. اینجاست که آشکارا به تمثیل اخراج آدمی از بهشت برمی‌خوریم. سینکلر نیز همچون آدم است که از بهشت (= دنیای پدر و خانواده) به واسطه شناختن دنیای ممنوعه هبوط کرده است.

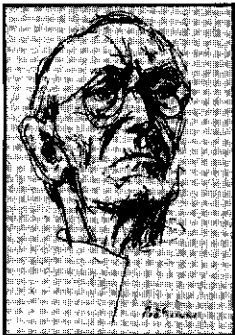
اما برآستی چرا سینکلر می‌باید از بهشت کودکی خود هبوط کند؟ چرا او می‌باید گرفتار نیمه تاریک خود و کرومر شود؟ جدا از اینکه این رخداد برای پیشبرد داستانی دمیان ضروری است، می‌باید به یاد داشته باشیم که برای رسیدن به خویشتن (self) ناگزیر می‌باید از نیمه تاریک درون (دنیای سایه و کرومر) و از دوزخ گذر کرد.

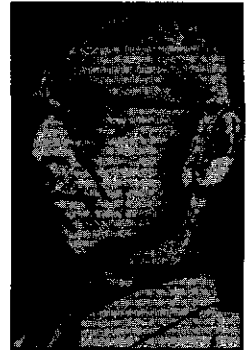
کرومر نه تنها زمینه را برای ظهور دمیان مهیا می‌سازد، بلکه به خودی خود نیز در تکامل شخصیت سینکلر نقش ایفا می‌کند. و از نگاه هسه این برخورد با نیمه تاریک وجود، این سفر دوزخی و آشفتگی حاصل از آن اصولاً محتوای ادبیات را تشکیل می‌دهد. اما در عین حال از منظری عرفانی، آشنایی با کرومر تمثیلی مانوی و پیش درامد به رسمیت شناختن جهانی دوبنی به شمار می‌آید.

۳-۲. بخش دوم: قایل

کسی در درون ماهست که همه چیز را درباره ما می‌داند عنوان دومین فصل ما را به منبعی دیگر نیز راهنمون می‌شود: به کتاب مقدس. اما خواهیم دید گرچه نگاه هسه متوجه قصه‌ای از کتاب مقدس است، لیکن تفسیر و تحلیل او از این داستان سراسر دیگرگونه است.

اهمیت این فصل با ورود چهره‌ای تعیین کننده فزونی می‌یابد،





چهره‌ای که نام او عنوان کتاب نیز قرار گرفته است: **دمیان**! تصادفی نیست فصلی که **دمیان** در آن ظاهر می‌شود قابیل نام گرفته است. تقارن نام این فصل و ظهور **دمیان** ما را وامی‌دارد تا دنبال همانندی‌هایی میان قابیل و **دمیان** باشیم، بویژه هنگامی که سینکلر با خود می‌اندیشد که آیا **دمیان** نیز خود قابیلی دیگر نیست، این پندار ما استحکام بیشتری می‌یابد. آری، **دمیان** گونه‌ای قابیل است، اما در ادامه بحث پی خواهیم برد نه قابیلی که عهد عتیق از آن سخن گفته است.

دمیان در بدو ورود به داستان بر بازویش نشانی دارد که علامت سوگ است و این آدمی را به یاد این بخش از کتاب مقدس می‌اندازد: «... بعد قابیل برادرش هابیل را کشت و خداوند او را عقوبت کرد، وی را نشانی داد که هر که او را یابد وی را نکشد».

در فصول بعدی نیز در این باره که **دمیان** نشان قابیل دارد به صراحت صحبت می‌شود. **دمیان** در نخستین دیدار خود با راوی داستان، به نشان سردرخانه سینکلر اشاره می‌کند، نشانی که خود سینکلر آن را از یاد برده است. سپس وی از داستان قابیل تأویلی مغایر با عهد عتیق به دست می‌دهد، تأویلی که موجب وحشت سینکلر می‌شود. در مواجهه با تأویل **دمیان** از ماجرای قابیل، خواننده بی‌درنگ نیچه و بازخوانی او از قصص کتاب مقدس را به یاد می‌آورد. از این رو **دمیان** نیز گونه‌ای قابیل نیچه‌ای است. چندان بیهوده نیست که درباره **دمیان** و مادرش شایع می‌شود که آنان هرگز به کلیسا نمی‌روند و یهودی و شاید نیز مسلمانانی هستند که در خفا آداب مذهبی خود را به جای می‌آورند. عدم تشخیص مذهبی **دمیان** و مادرش در واقع نشانی از فراتر بودن آنان از یک فرقه خاص است.

دمیان هر لحظه برای سینکلر پیچیده‌تر می‌شود. او که اغلب با وحشت در خواب می‌دید به رهبری کرومر قصد قتل پدر را دارد، این بار **دمیان** را می‌بیند که جایگزین کرومر شده و او را به زمین زده و پا به سینه او گذارده است. اما سینکلر با میل بیشتری خود را به این رویا وامی‌گذارد.

جالب آنکه **دمیان** براحتی حدس می‌زند که سینکلر او را در خواب دیده است، او حتی آسان‌تر از آن وجود کرومر را در زندگی سینکلر و ماجرای میان آنان را درمی‌یابد. سینکلر، کرومر را «**اهریمن**» نام می‌نهد و **دمیان** براحتی شر این **اهریمن** را از سر سینکلر کم می‌کند. سینکلر بار دیگر به دنیای پاک و روشنائی به نماز بامدادی و شامگاهی و آوازه‌های مقدس کلیسای بازمی‌گردد، اما می‌داند که «**دمیان** ابتدا متعلق به این دنیا نبود... مانند کرومر، هر چند که با او فرق داشت. اما او هم فریب دهنده بود. مانند او، مرا به دنیای دیگری مربوط می‌کرد، به دنیای بد، به دنیای بدکاران».

حال سینکلر حکم همان پسر مسرف یا فرزند گمشده کتاب مقدس^۵ را دارد که به خانه و کاشانه خود بازگشته است و نجات دهنده

او کسی نیست جز **دمیان**! اکنون **دمیان** قابیلی است که نقش مسیح را به عهده گرفته است و خوانندگانی که در آغاز متحیر مانده بودند که **دمیان** را ابلیس یا مسیح بدانند، آرام آرام درمی‌یابند، **دمیان** هیچکدام نیست، بلکه آمیزه‌ای از هر دو است.

بی‌شک یکی از برجسته‌ترین دشواری‌های کتاب، ماهیت **دمیان** است. براستی **دمیان** کیست؟ سینکلر اذعان می‌کند که اگر **دمیان** او را از چنگ کرومر نجات نمی‌داد، برای همیشه از میان رفته بود. و همان گونه که اشاره کردیم، **دمیان** نقش منجی را ایفا می‌کند. از این رو **دمیان** نقشی مسیح گونه می‌یابد. یونگ مسیح را «کاملترین نماد آن موجود فناپذیر پنهان در درون انسان فانی» می‌داند، موجودی که در لحظات بحرانی به نجات آدمی می‌شتابد و منجی روحی اوست. در واقع مسیح نماد خویشتن (self) است. یونگ اعتقاد دارد که **self** بسیاری اوقات در شکل نمادین کودک ظهور می‌کند. این گفته با ظاهر شدن **دمیان** در شکل کودک همخوانی دارد. از سوی دیگر دریافتیم که مسیح - و نیز بودا - از مهمترین نمادهای **self** هستند که در تاریخ بشریت ظهور کرده‌اند. **دمیان** نیز نوعی مسیح و بوداست، چونان مسیح نجات بخش و چونان بودا بیدارکننده! از این رو سیدارتای هسه نیز همان **دمیان** است، این یک رنگ و بویی شرقی دارد و آن یک رنگ و بویی غربی، اما هر دو خویشتن خویش (self) ما هستند. همچنین **دمیان** آدمی را به یاد بازگفتی از عیسی مسیح در انجیل یوحنا می‌اندازد که گفت: «من از نزد شما می‌روم اما برایتان یک فارقلیط می‌فرستم و چون او آید جهان را بر گناه و... ملزم خواهد کرد... برگناه زیرا که به من ایمان نمی‌آورند... چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند، بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد».

فارقلیط که در نسخه فارسی کتاب مقدس به گونه‌ای نارسابه تسلی بخش ترجمه شده است، می‌بایست با معادل منجی، یار و یا شفیع مشخص می‌شد. در نسخه یونانی انجیل یوحنا، این واژه به صورت پاراکلتوس (paraclete) و به معنای مدافع درونی به کار رفته است. بر این قیاس **دمیان** نوعی فارقلیط است. سینکلر اگر به تنهایی با **اهریمن** وجودش رویارو می‌شد، کارش به شکست می‌انجامید. سینکلر برای نبرد با **اهریمن** نیازمند فارقلیطی چون **دمیان** است، مدافعی از درون خویش!

از این رو **دمیان** گونه‌ای از امشاسپندان، سکان ملااعلی (pleroma)، سوشیانت، مسیح و موعود درونی ماست. در افسانه‌ها و آیین‌های کابالیستی نیز ماهواره به آیین تشریفی برمی‌خوریم که به هدایت مراد (Meister) انجام می‌گیرد تا نواآموز از خطرات ذاتی تجربه راز آشنایی عرفانی در امان بماند. **دمیان** نیز همان (Meister) عرفانی سینکلر است.

اما نکته‌ای که شاید در این میان همچون شطح و پارادوکس، متناقض بنماید، چهره دوگانه دمیان است. دمیان هم منجی است و هم چیزی شیطانی در جوهره خود دارد. بیهوده نیست که سینکلر درباره او می‌گوید: «این پسر مانند شیطان باهوش بود».^۶

از آن گذشته نام دمیان (Demian) شباهت شگفتی به نام شیطان^۷ (Daimon, Demon) در زبان‌های اروپایی دارد. جالب‌تر است بدانیم که یونانیان قدیم چیزی را که یونگ بعدها بدان نام self داد، Daimon یا شیطان درونی می‌نامیدند. Daimon در اساطیر یونانی واژه‌ای بود که با آن نیروهای مافوق طبیعی را که نمایان‌گر فعالیت خدایان بود، مشخص می‌کردند. واژه دایمون را معمولاً در مورد مداخله نیروهای فوق طبیعی که مربوط به خدای ویژه‌ای نبود، به کار می‌بردند. به طور کلی دایمون نیروی تعیین‌کننده تقدیر آدمی است. بعدها دایمون رافانی و پست‌تر از خدایان اما برتر از انسان دانستند. همچنین گفته‌اند که دایمون ندای باطن است. در دیگر متون نیز دایمون را جن پنهانی که دیده نمی‌شود و موجوداتی حد واسط ایزدان و انسان‌ها دانسته‌اند که می‌توانند افکار و اعمال آدمی را تحت تاثیر قرار دهند و او را به اندیشه‌ها و اعمال غیر ارادی و آدار سازند و نیز به او الهام بخشند. یونگ نیز در کتاب هفت موعظه برای مردگان که متنی کاملاً عرفانی و رازآمیز است، می‌نویسد: «دایمون‌ها قادرند، جلوه خدایانند و از این رو آنند که از تو فراتر روند و در خود موجودند... پس هیچ آدمیزاده‌ای از این دایمون‌ها رهایی نیابد. بر تو است که در آنها همچون دایمون نظر کنی... دایمون جنسیت همچون افعی به روح ما نزدیک شود. همانا نیمه آدمی است و چنان ظاهر شود که اندیشه خواهد. دایمون روحانیت همچون پرنده‌ای سفید در روح ما نفوذ کند. همانا نیمه آدمی است و چنان ظاهر شود که خواهش اندیشد».^۸

نکته بسیار اساسی این است که دمیان را نباید یکسره شیطان و شیطانی پنداشت. دمیان آمیزه‌ای است از Damon که شر است و شیطانی و Daimon که نیک است و واسطه اهورایی، دمیان هر دو اینان است. اما اینکه چرا اصلاً دمیان می‌باید چهره‌ای دوگانه داشته باشد در بررسی فصول بعدی به آن خواهیم پرداخت و در این بخش تنه‌ای تذکر نکته‌ای مهم بسنده می‌کنیم و آن اینکه ابلیس درون دمیان، ابلیسی از نوع توراتی یا انجیلی نیست، در دمیان ابلیسی گنوسی خانه کرده است. هسه نیز تحت تاثیر گنوسیسیم چهره دمیان را چنین متناقض رقم زده است.

هرمان هسه درنامه‌ای می‌نویسد که نام دمیان در خواب به او الهام شده است و برخی شرح حال نویسان از وجود همسایه‌ای به نام دمیانی در زندگی هسه خبر می‌دهند. با این حال انتخاب نام دمیان از سوی هسه چندان اتفاقی به نظر نمی‌رسد. شاید پذیرفتنی باشد که بپنداریم ناخودآگاهی هسه این نام بسیار معنادار را به او القا کرده

است. همچنین نام کوچک دمیان، ماکس (max) شاید اشاره به Maxismus به معنای اعلا و بزرگترین باشد.

دلیل دیگر بر اینکه گزینش نام دمیان، گزینشی تصادفی نیست، آن است که عنوان کتاب، دمیان است و نه ماکس دمیان؛ زیرا اگر چنین نام کاملی برای عنوان کتاب انتخاب می‌شد، اشاره به انسانی مشخص داشت، حال آنکه دمیان به خودی خود بیشتر حالتی تمثیلی دارد. به هر حال باتوجه به اشارات و توجهی که هسه در این اثر به مبحث شیطان و گنوسیسیم داشته است، مقایسه شخصیتی همچون دمیان با مفاهیم فرقه‌های گنوسی بویژه ابلیس بایسته می‌نماید حال چه ظاهر واژه دمیان اشاره‌ای آگاهانه به این مقوله داشته باشد و چه این همانندی صرفاً باطنی تلقی شود. نگاهی به فصول بعدی و مفاهیم نهفته در آن، میزان اعتبار این گمان را بیشتر خواهد سنجید. (ادامه دارد)

پانویس‌ها:

۱- Schacher اشاره به دو راهزنی است که همراه با عیسی مسیح مصلوب شدند. یکی از دزدان پیش از مرگ بر بالای دار ایمان آورد، اما آن دیگری همچنان کفر می‌گفت. (ر. ک انجیل لوقا باب ۲۳ آیه‌های ۴۴-۳۹)

۲- این باز گفت و دیگر بازگفت‌ها از متن آلمانی رمان دمیان (مجموعه آثار هسه، جلد پنجم، انتشارات فیشر Fischer فرانکفورت ماین ۱۹۷۰) بازگردان شده‌اند، اما برای سهولت کار خوانندگان فارسی زبان همه ارجاعات ما نه به متن آلمانی بلکه به ترجمه فارسی:

- دمیان، ترجمه خسرو رضایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶.

که به گمان ما دقیق‌ترین ترجمه موجود از رمان دمیان در میان پنج ترجمه فارسی این اثر به شمار می‌رود، بوده است.

برای این بازگفت ر. ک صص ۲۷-۲۶ ترجمه یاد شده

۳- سفر پیدایش (عهد عتیق)، باب ۴ آیه‌های ۱ تا ۳۶.

۴- دمیان، ترجمه خسرو رضایی، ص ۸۷.

۵- ر. ک انجیل لوقا باب ۱۵ آیه‌های ۱۲ تا ۳۲.

۶- ر. ک انجیل یوحنا باب ۱۶ آیه‌های ۷ تا ۱۳.

۷- دمیان، ترجمه خسرو رضایی، ص ۶۶.

۸- نگارنده به خوبی از تفاوت میان ابلیس و شیطان آگاه است، با این حال ضرورتی ندیدیم که این دو واژه را در متن نیز از یک دیگر تفکیک کنیم. به گمان ما خواننده درمی‌یابد که منظور از Demon، همان ابلیس است به معنای اخص کلمه و نه Satan که معمولاً برای هر موجود پلیدی به صورت اعم به کار می‌رود.

۹- خاطرات، روایاها، اندیشه‌ها، کارل گوستاو یونگ، ترجمه پروین فرامرزی، انتشارات آستان قدس رضوی، صص ۴۰۲-۴۰۰.

